

پژوهشنامه عرفان

دوفصلنامه علمی، سال دوازدهم،

شماره بیست و چهارم،

بهار و تابستان ۱۴۰۰،

صفحات ۲۴۱-۲۲۱

دو گام عرفانی در زدودن ابهام از فلسفه خلقت در تفاسیر قرآنی

سید ابوالفضل موسوی*

چکیده: تصویری که تفاسیر مشهور از فلسفه خلقت انسان ارائه می‌دهند، ناظر به ظواهر بخشی از آیات بوده و از عمق کافی برخوردار نیست. معرفی عبادت و نیل به رحمت به عنوان غرض خداوند از خلقت، از یک سو و طغیان اکثریت انسان‌ها و دخول به جهنم از سوی دیگر موهم عدم تحقق غرض الهی است. این تحقیق با روش توصیفی، تحلیلی و نقدی، ابتدا ریشه اشکال و نارسایی تصویر فوق را نشان می‌دهد. سپس راه حل عرفانی را ضمن دو گام اساسی در حوزه عرفان نظری و ذوقی مطرح می‌کند. حاصل گام اول، مغلوبیت عذاب تحت رحمت و اثبات وجهه تربیتی برای آن و حاصل گام دوم، تحلیل عذاب به عنوان «عتاب» و «فراق» معشوق ازلی است که وجهه ذوقی دارد. در این راستا، مستندات قرآنی و روائی مطرح و در نهایت تصویری جامع و دلنشین از فلسفه خلقت ارائه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: فلسفه خلقت، عبادت، رحمت، عذاب، تفاسیر، عرفان

*استادیار و عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی، دانشگاه حکیم سبزواری

e-mail: mosavi49@gmail.com

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۴/۱۵؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۶/۵

مقدمه:

فلسفه خلقت آدم، پیش از سرشتن گل او، توسط ملائکه زیر سوال رفت: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره: ۳۰). تعجب آن‌ها به سبب جنبه فساد و طغیان بنی آدم بود که حاصلش حلول عذاب الهی است؛ چیزی که آن را در شأن خلیفه خدا نمی‌دانستند. خداوند در پاسخ ایشان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی امر مهمی در میان بود که ملائکه از آن بی‌اطلاع بودند؛ سپس بحث تعلیم اسما مطرح شد بدون آنکه رابطه علم اسما با مسئله طغیان اکثریت روشن شود. از این رو می‌توان این مسئله را یکی از اسرار مهم قرآن قلمداد کرد. در مراجعه به تفاسیر مشهور، مسئله طغیان اکثریت، عذاب آن‌ها و خلود برخی در عذاب که همگی مخالف دیدگاه عمیق توحیدی است، همچنان بی‌پاسخ مانده است. چرا که در این تفاسیر، تصویر فلسفه خلقت از ظواهر آیاتی که مستقیماً به فلسفه خلقت اشاره دارند و آیات خلود، به دست آمده در حالی که تکمیل و تعمیق تصویر مذکور، منوط به ضمیمه آیات دیگری است که به صورت ضمنی مرتبط با این موضوع‌اند؛ از قبیل آیات فطرت، آیات رحمت؛ همچنین توجه به اقتضانات عقلانی و قطعی بحث توحید که در عرفان نظری به دقت مطرح شده است. اشکال تصویر مشهور آن است که از یک طرف غرض خداوند از خلقت انسان، عبادت و نیل به رحمت بیان شده؛ اما از طرف دیگر عملکرد اکثر انسان‌ها، انتخاب مسیر طغیان و عذاب گزارش شده که علاوه بر القای شبهه نقض غرض الهی، تصویری مایوس‌کننده نیز می‌باشد. توضیح آنکه خداوند درباره امت‌های پیشین می‌فرماید: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابُ» (غافر: ۵)؛ «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ... إِنْ كُلِّ إِلَّا كَذَّبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ» (ص: ۱۴-۱۲). کاربرد «امت»، «قوم» در سیاق تأکید (نفی و استثنا و استفاده از «کل»)، حاکی از اکثریت طاغیان هر زمان نسبت به مؤمنان است. در آیات فراوانی نیز با آوردن تعبیر «اکثر» به علت طغیان اکثریت اشاره فرموده: «أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» و در آیه: «وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (انعام: ۱۱۶) نیز به صراحت اکثریت جمعیت زمین را گمراه معرفی می‌فرماید؛ برداشت اولیه از آیات فوق، غلبه طغیان بر عبادت و عذاب بر رحمت است و این همان تصویر مخوفی است که ملائکه نیز از هول آن زبان به اعتراض گشودند. این در حالی است که

تصویر عرفانی از ملاحظهٔ مجموع آیات مرتبط با فلسفهٔ خلقت به دست می‌آید؛ از این رو جامع‌تر و خوشبینانه‌تر است. نگارنده چنین تصویری را اولین بار حین مطالعه روایات بحث خلقت به دست آورد و نکتهٔ عجیب آنکه تنها در یک روایت این تصویر به صراحت مطرح شده بود؛ در این روایت معتبر، راوی از امام صادق (ع) دربارهٔ علت انتقال ارواح انسان‌ها به دنیا، بعد از آنکه در جایگاه بلند ملکوتی قرار داشتند، سؤال می‌کند؛ امام در پاسخ، شرافت و علو ارواح در عالم ملکوت را از آنجاکه باعث غرور ایشان می‌شد، علت انتقال آن‌ها به بدن‌های خاکی معرفی فرمودند تا بر اثر ابتلائات دنیوی، حالت خضوع و عبودیت در آن‌ها شکل گیرد؛ آنگاه هنگام برشمردن ابتلائات سازندهٔ روح، علاوه بر ابتلائات اختیاری و غیراختیاری دنیوی، ابتلائات اخروی را نیز ضمیمه نمودند و مجموع همه ابتلائات و عذاب‌ها را، در مسیر نهادینه شدن روحیهٔ عبودیت و خضوع در انسان معرفی فرمودند که حاصل آن، دریافت رحمت جاودانه خواهد شد (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۴۰۳). به این ترتیب مسئلهٔ ابتلا و عذاب، در نگاه وسیع مرتبط با فلسفهٔ خلقت، هر دو برای انسان، واجد وجههٔ تربیتی و سازندگی هستند؛ از این رو لازم است که موقت نیز باشند؛ چراکه جاودانگی عذاب، مانع به ثمر نشستن تربیت است. این تصویر، علاوه بر ایجاد هماهنگی بین اغراض خلقت که در قرآن مستقیماً به آن‌ها اشاره شده نظیر «عبادت»، «نیل به رحمت»، «ابتلاء» و «جهنم»!، مشتمل بر دو مؤلفهٔ انگیزشی و احساسی نیز هست؛ یکی شرافت ذاتی انسان و دیگری جریان رحمت و عشق الهی بر تمام پدیده‌ها از جمله ابتلائات؛ اهمیت این جنبه از آن روست که از حیث کاربردی نیز در حل معضلات روانی جامعهٔ امروز، مانند احساس پوچی و افسردگی، مؤثرتر است. امروزه بشر، در قالب مکاتب لیبرالیستی و اومانستی، مدعی احترام به شرافت ذاتی و آزادی انسان است و از این شعار مهم، در جهت نفس پرستی، سوءاستفاده نموده است؛ این درحالی است که تصویر عرفانی از فلسفهٔ خلقت، از شعار شرافت ذاتی و عشق ورزی، به نفع خداپرستی سود می‌برد. چالش مهم بحث، نفی جاودانگی عذاب است که مخالف ظاهر برخی آیات و روایات بوده و سبب اصلی اجتناب بیشتر مفسران از چنین تصویری همین مسئله است. ملاصدرا در بارهٔ صعوبت این بحث گوید: «أما الإشکال الوارد علی دوام العذاب و أبدیته للكفار، فوروده من جهة اخرى غير جهة التحسين و التقيح، فلذلك كان موجب تحير الحكماء و تدهش أفاضل العرفاء» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۶۵). وجه نوآوری تحقیق حاضر، تبیین ارتباط عمیق بحث فلسفهٔ خلقت با مسئلهٔ عذاب است؛

تحلیل متفاوت از کم‌وکیف عذاب در حوزه عرفان به خوبی گره از فلسفه خلقت بازمی‌کند. تحلیل عذاب در حوزه عرفان ذوقی به «فراق و عتاب» وجه دیگری از نوآوری است. همچنین ارائه شواهد و ادله بیشتر در تقویت نظریه مختار و نقد نظر مخالف. تحقیق حاضر از جهات فوق، فاقد پیشینه است. اما بحث فلسفه خلقت و بحث خلود عذاب، به شکل مجزا دارای پیشینه فراوان است. از جمله کتاب *فلسفه خلقت انسان* اثر عبدالله نصری؛ *آفرینش و انسان*، اثر محمدتقی جعفری؛ *راز خلقت و بقاء* اثر محمدحسن قدردان قراملکی؛ مقاله «خلود در عذاب از دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی» تألیف محمد حیدری فرد و مقاله «مقایسه دیدگاه امام خمینی در باب خلود با سایر آرای مخالف و موافق» اثر نفیسه ساطع. در حوزه اشعار عرفانی به جهت اختصار، عمدتاً به نمونه‌هایی از اشعار حافظ و در میان شروح نیز به شرح لاهوری که خود از زمره عارفان است، اکتفا شده است.^۱

مروری بر فلسفه خلقت از منظر تفاسیر مشهور

تصویری که تفاسیر مشهور از فلسفه خلقت انسان ارائه می‌دهند، از آیاتی که مستقیماً به فلسفه خلقت اشاره دارند، برداشت شده است. در این آیات، هدف از خلقت انسان با تعبیری نظیر عبادت، خلافت، رحمت، ابتلاء و جهنم بیان شده است. آیه: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) به دلیل آنکه عبادت را در سیاق نفی و استثنا، غرض انحصاری خلقت بیان نموده، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بیشتر تفاسیر مقصود آیه را عبادت تشریحی دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۸؛ طوسی، بی تا، ج ۹؛ ۳۹۸؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹؛ ۲۴۳). تعبیر دوم، خلافت است؛ نظیر آیه: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰)؛ صاحب المیزان، مقصود آیه را خلافت آدم و فرزندان او از خدا در زمین دانسته است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱؛ ۱۱۵). تعبیر سوم، رحمت است؛ در آیه: «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ _ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (هود: ۱۱۹-۱۱۸) بیشتر مفسران «لِذَلِكَ» را اشاره به «رحمت» مستفاد از «مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ» دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ۶۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ۳۱۱). تعبیر چهارم، ابتلا است. نظیر آیه: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک: ۲). زندگی دنیا از تولد تا مرگ، محفوف به اقسام ابتلائات و امتحانات اختیاری (تکلیفی) و غیراختیاری است تا نیکان از بدان جدا شوند. تعبیر پنجم، جهنم است که در تقابل با رحمت است؛ مانند آیه: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنْ

الْجِنِّ وَالْإِنْسِ» (اعراف: ۱۷۹). مفسران، جهنم را به عنوان «غرض تبعی» خداوند و یا «غایت» دسته‌ای از انسان‌ها معرفی نموده‌اند. موارد پنج‌گانه فوق این‌گونه قابل تلخیص است که خداوند انسان را به عنوان «خلیفه» خود، خلق و به زمین که محل «ابتلا» است فرستاد؛ اگر او در ابتلائات زمینی، مسیر اطاعت و «عبادت» خدا را در پیش گرفت به «رحمت» الهی و بهشت نائل می‌گردد و اگر مسیر طغیان را در پیش گرفت به «جهنم» خواهد رفت.

ارزیابی پاسخ مفسران به مسئله طغیان اکثریت

مسئله اصلی بحث، جمع بین آیاتی است که حاکی از طغیان اکثریت‌اند با آیاتی که غرض خلقت را عبادت و نیل به رحمت معرفی می‌کنند. در پاسخ، تعداد کمی از مفسران مقصود از «عبادت» در آیه: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) را عبادت تکوینی دانسته‌اند (سیوطی، ۱۴۰۴، ۶، ۱۱۶). صاحب مجمع البیان با طرح مثال ساده‌ای گوید اگر کسی سفره‌ای انداخت به قصد محبت و از افرادی برای طعام دعوت کرد، اگر عده‌ای دعوت را نپذیرفتند، لطمه‌ای به غرض صاحب سفره نمی‌زند (طبرسی، ۱۴۰۸، ج ۹: ۲۴۳). تفسیر نمونه در پاسخی مشابه گوید:

کسانی که این ایراد را می‌کنند درحقیقت اراده تکوینی و تشریحی را با هم اشتباه کرده‌اند زیرا هدف، عبادت اجباری نبوده، بلکه عبادت و بندگی توأم با اراده و اختیار است، و در چنین زمینه‌ای هدف به صورت آماده کردن زمینه‌ها تجلی می‌کند، فی‌المثل هنگامی که گفته می‌شود من این مسجد را برای نماز خواندن مردم درست کرده‌ام، مفهومش این است آن را آماده برای این کار ساخته‌ام نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۲: ۳۹۷).

صاحب‌المیزان پاسخ فوق را بعید ندانسته، اما راه حل بهتر را چنین طرح می‌کند:

اگر ما این دو الف و لام را الف و لام جنس بدانیم، نه استغراق در آن صورت وجود عبادت در دو نوع جن و انس و لو در بعضی از افراد آن دو کافی است که این تخلف محال پیش نیاید؛ چون وجود افرادی که خدا را عبادت نمی‌کنند ضرری نمی‌زند، بلکه اگر به‌طورکلی در جنس جن و بشر عبادت برمی‌افتاد، و حتی یک نفر هم خدا را عبادت نمی‌کرد، با غرض خدای سبحان منافات داشت (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۸: ۳۸۷).

بر پاسخ علامه این اشکال وارد است که اشتمال الف و لام جنس بر افراد قوی‌تر از الف و لام استغراق است زیرا الف و لام جنس در حقیقت بیانگر ماهیت و ذات اشیا است و لذا قابل انفکاک از افراد نیست (ابن‌هشام، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۱۲۴). اما مسئله مهم‌تر آن است که در پاسخ‌های فوق، به ریشه اشکال عنایت نشده است. قرارگیری عبادت جن و انس ذیل اراده تکوینی یا تشریحی، مسئله اصلی نیست و اینکه آیا شامل همه افراد می‌شود یا استثناپذیر است؛ بلکه مسئله، نقض غرض و مطلوب الهی به واسطه سوءاختیار انسان است؛ خصوصیت فعل الهی آن است که چون فاعل آن در قله حکمت و قدرت قرار دارد، فعل از غرض فاعل تخلف نمی‌کند: «وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ» (یوسف: ۲۱)؛ حتی اگر فاعل‌های صاحب اختیار دیگری به حسب ظاهر، در مقابل او قرار گیرند: «وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (انسان: ۳۰)؛ در مثال مسجد، چون سازنده مسجد هیچ احاطه علمی یا تسخیری بر اختیار و انتخاب مردم ندارد، خود نیز می‌داند که نتیجه فعل در برخی موارد از خواست و مطلوبش تخلف می‌کند؛ به عبارت دیگر، عبادت همگان برای وی مطلوب است، اما چون می‌داند چنین چیزی از دایره قدرت او خارج است، چنین نیت و غرضی را در ذهن خود نمی‌پرورد. بنابراین توقعی نیست که همه مردم از مطلوب او تبعیت کنند. وضعیت فاعل در مثال سفره نیز همین گونه است. اما در مورد خداوند چنین نیست و غیرممکن است که چیزی را اراده کند و مطلوب وی باشد، اما آن چیز اتفاق نیفتد. اگر گفته شود که اراده خداوند بر اختیار انسان تعلق گرفته و لازمه اختیار، امکان تخلف است؛ گوییم که اختیار انسان مخلوق خدا و تحت اختیار اوست و جایی که خداوند غرض و مطلوب خود را به صراحت اعلام نموده که عبادت مخلوق و نیل به رحمت اوست، چگونه ممکن است آن مخلوق و اختیارش را به گونه‌ای بیافریند که خلاف غرضش اتفاق افتد؟ بنابراین تمثیل غرض الهی در خلقت انسان به غرض انسانی در ساخت مسجد یا دعوت به طعام که در این‌ها اختیار و مطلوب یک انسان در عرض اختیار و مطلوب برخی دیگر از انسان‌ها قرار می‌گیرد، اساساً اشتباه و خلاف توحید افعالی است. وجه دیگر بطلان استدلال فوق آن است که به حسب احتمالات، اگر حدود نیمی از انسان‌ها مسیر عبادت را در پیش می‌گرفتند و نیمی دیگر مسیر طغیان را، این با ویژگی اختیار تناسب داشت؛ حال آنکه اکثریت، مسیر طغیان را انتخاب می‌کنند. این در حالی است که لازمه اصل مسلم غلبه رحمت الهی بر نعمت او آن است که اکثریت، مسیر عبادت و

رحمت را برگزینند. صاحب المیزان ذیل آیه: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ» (اعراف: ۱۷۹) مثالی از عملکرد نجار می‌زند که غرض اصلی وی، ساختن درب است، لذا از چوب‌های هموار در ساخت آن استفاده می‌کند، اما ضرورت کار اقتضا می‌کند که چوب‌های زاید و ناهموار را به قصد تبعی، دور ریخته و یا به عنوان هیزم در آتش افکند. آنگاه فعل الهی را بدان تشبیه نموده و گوید: «صح أن لله غاية في أهل الخسران و الشقاوة من هذا النوع و هو أن يدخلهم النار و قد كان خلقهم للجنة غير أن الغاية الأولى غاية أصلية كمالية، و الغاية الثانية غاية تبعية ضرورية» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۸: ۳۳۵). در اینجا نیز تشبیه فعل و اراده الهی به فعل و اراده انسانی، محل اشکال است؛ چراکه نجار، خالق چوب‌ها نیست که بتواند همه را مطابق مطلوبش خلق کند، درحالی که خداوند خالق انسان‌هاست. اشکال دیگر آن است که در مثال نجار، بیشتر چوب‌ها صرف قصد اصلی می‌شوند که مثلاً ساختن درب و پنجره است درحالی که در بحث خلقت، بیشتر انسان‌ها راهی جهنم می‌شوند! که قصد اصلی خداوند نیست. اشکال سوم آن است که این پاسخ با اصل غلبه رحمت الهی بر غضب او، رابطه معکوس دارد. اشکال چهارم آن است که این پاسخ با اصل کرامت ذاتی انسان که در آیات زیادی نظیر آیات خلافت، نفخ روح و تعلیم اسما مطرح است، سازگار نیست؛ چگونه ممکن است خداوند بر خلقت آدم مباهات کند درحالی که اکثریت بنی آدم از دستورات وی سرپیچی می‌کنند؟! اکنون رویکرد عرفانی در پاسخ به مسئله فوق را ضمن دو گام بررسی می‌کنیم.

گام اول عرفانی، تغییر در موازنه رحمت و عذاب

این گام در حوزه عرفان نظری مطرح می‌شود و با اثبات ذاتیت رحمت و حکومت آن بر عذاب، به موقت بودن عذاب منتهی می‌شود؛ آنگاه عذاب موقت و تحت حکومت رحمت، جنبه تربیتی خواهد یافت و چون ثمره تربیت، ایجاد ملکه عبودیت و نیل به رحمت است، به این ترتیب جمع بین آیات رحمت و عذاب، محقق خواهد شد. اما اینکه چرا اکثریت نیازمند طی این مسیر تربیتی هستند، در گام دوم پاسخ داده خواهد شد.

ذاتیت و ازلیت رحمت درمقابل عرضیت و زوال‌پذیری عذاب

در عرفان نظری، ذاتیت و ازلیت رحمت از دو جهت مطرح است؛ اول از جهت فاعل رحمت که خداوند متعال است و دیگری از جهت قابل آن که انسان است. عارفان رحمت الهی را برخاسته از ذات خداوند می‌دانند، برخلاف غضب او که طغیان مخلوقات سبب حلول آن است. در ناحیه قابل نیز عارفان با استناد به فطرت لایتغیر، ازلی و الهی انسان، رحمت را ملازم ذات انسان و ازلی دانسته‌اند برخلاف عذاب که ملازم اعمال انسان است و اعمال چه‌بسا تحت تأثیر شیطان و هوای نفس انجام گرفته‌اند که نسبت به فطرت ازلی، عارضی و زوال‌پذیرند. ابن عربی و شارحان آثار او با توجه به مبانی خداشناسی و انسان‌شناسی خود از آنجا که همه موجودات را مظاهر اسمای الهی و تحت ربوبیت آن‌ها می‌دانند به حکم احدیت افعالی، حق را با اسمای خود، مصدر همه افعال می‌دانند؛ براین اساس موجودات بر صراط مستقیم رب‌اند و به حکم رحمت واسعة الهی همگی به کمال و سعادت مقدر خود می‌رسند. همچنین، همگان به‌حسب فطرت اصلی و استعداد ذاتی حقانی، قابل توحید و طالب صراط مستقیم‌اند، و به همین سبب، ضلالت، و به تبع آن غضب به عنوان منشأ حکم خلود در جهنم، عارضی است، برخلاف رضا و رحمت حق که ذاتی است. آنگاه از آنجا که عَرْضی، زوال‌پذیر و ذاتی، دائمی است، با پایان یافتن غضب، بازگشت همه خلق به رحمت واسعة حق است (ابن عربی، بی تا، ج ۱: ۱۶۳؛ نیز ۱۳۷۰: ۱۰۶؛ قیصری، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰؛ جامی، ۱۳۸۳: ۱۸۸). فیض کاشانی در این باره گوید:

ارواح به حسب فطرت اصلیه قابل توحید و طالب راه راست بودند، چنانچه در اول که ملوث به الواث و محتجب به حجب نگشته بودند، چون خطاب رسید که - آکست برنگم - جمله از سر صفای اصلی - بکی - گفتند و این خود مختص به بعضی دون بعضی نبود؛ به دلیل حدیث - کل مولد یولد علی الفطره - پس ضلالی که ایشان را بود، عارض استعداد تعینی ایشان گشته بود نه عارض استعداد ذاتی اصلی حقانی. و چون غواشی طبیعت آن را فروگرفت و به حجب ظلمانی که مناسب استعداد تعینی بود او را محتجب گردانید، ضلال عارض آن ارواح گشت و آن ضلال عارض، طالب عارض شدن غضب گشت، پس هم ضلال عارض باشد و هم غضب؛ و رضا و رحمت به حکم - سبقت رحمتی غضبی - ذاتی باشند. و العرضی یزول، و الذاتی لا یزول، پس

مآل همه به رحمت سابقه باشد: - وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - (فیض کاشانی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۸۷).

شواهد قرآنی بر ذاتیت و ازلیت رحمت درمقابل عرضیت عذاب

در ناحیه فاعل رحمت، قرآن کریم جریان رحمت را برخاسته از ذات الهی معرفی می‌کند: «كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام: ۱۲)؛ درحالی که درمورد عذاب چنین نیست و سبب حلول آن، اعمال نفسانی انسان است: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنَ نَفْسِكَ». در آیه: «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶) در حالی که عذاب مقید به «من اشاء» است اما رحمت مطلق است و «کل شیء» را دربر گرفته؛ لازمه احاطه رحمت بر همه چیز، احاطه آن بر عذاب نیز هست و لازمه احاطه رحمت بر عذاب، عدم ازلیت عذاب است. در ناحیه قابل رحمت یعنی فطرت انسان نیز، بر ذاتیت و تغییرناپذیری آن تأکید می‌شود که از تأمل در چهار دسته آیات، قابل اثبات است. دسته اول آیات فطرت است؛ نظیر آیه: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم: ۳۰)؛ این آیه به صراحت، الهی بودن سرشت انسان و تغییرناپذیری آن را بیان می‌کند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۶: ۱۷۸؛ مکارم، ۱۳۷۱، ج ۱۶: ۴۱۷). دسته دوم، آیات عالم ذر است. نظیر آیه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف: ۱۷۲). باوجود اختلافاتی که در تشریح عالم ذر بین مفسران وجود دارد، اما بر این نکته اتفاق نظر دارند که در عالم ذر، میثاق توحید در نهاد آدمی منعقد شد و این میثاق تغییرناپذیر است. دسته سوم آیات توحید است که جهت اختصار، به روایتی شامل هر سه دسته اشاره می‌کنیم:

سَأَلْتَهُ عَن قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ... وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۱۳).

دسته چهارم، آیات مربوط به قیامت است؛ نظیر آیه «لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَك فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲) که در آن سخن از کشف غطاء است. یعنی پرده‌ای که وقتی از روی چشم برداشته شد، چشم تیزبین می‌گردد؛ لازمه این سخن، سلامتی چشم در زیر پرده است

و مقصود از این چشم به اتفاق مفسران، چشم دل است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۸: ۳۵۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹: ۲۱۹؛ مکارم، ۱۳۷۱، ج ۲۲: ۲۵۹). براساس همین دل و فطرت پاک است که خداوند قضاوت در مورد اعمال را در قیامت به خود انسان وامی‌گذارد: «أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء: ۱۴).

نظام اسمائی خلقت و جایگاه رحمت و عذاب

شکل دوم تغییر در موازنهٔ رحمت و عذاب، طرح نظام اسمائی خلقت در عرفان است. تمام هستی از این منظر عبارت است از ذات الهی و یک جلوه او که براساس مراتب تشکیکی، تمام مخلوقات را به وجود می‌آورد؛ در این راستا، دو نوع تعین وجود دارد؛ تعینات حقی که از سنخ تعین‌های علمی الهی‌اند و تعینات خلقی که از سنخ تعین‌های عینی و وجودی‌اند. تعینات حقی شامل تعین اول و تعین ثانی است. تعین اول، علم خداوند به ذات خویش به صورت اجمالی و تعین ثانی، علم خداوند به ذات خویش به صورت تفصیلی است (جامی، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۴؛ فناری، ۱۳۶۳: ۵۵). در تعین ثانی سخن از اسمای الهیه و اعیان ثابت به میان می‌آید که استخوان‌بندی عرفان نظری را تشکیل می‌دهد (امینی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۳۱۸). این اسما در عین اینکه بی‌نهایت هستند، از نظر روابط طولی و عرضی با یکدیگر، دارای ساختاری مخروطی می‌باشند. بنابراین اسمای بالاتر حاکم بر اسما پایین‌ترند. در رأس مخروط اسما، اسم جامع «الله» قرار دارد که جامع همهٔ اسما است. جامعیت یک اسم به این معناست که همهٔ اسمای ذیل خود را به صورت اندماجی در خود جای داده و در عین حال در همهٔ آن‌ها ظهور و سریان دارد (قیصری، ۱۳۶۳: ۳۷)؛ مانند رابطهٔ کلی منطقی با جزئیات آن (قاعده اشتغال و ظهور). مظاهر اسما در تعین ثانی را اعیان ثابت می‌نامند که احکام اسما در آن‌ها ظاهر می‌شود (قیصری، ۱۳۶۳: ۱۵). اعیان ثابت متناظر با ماهیات در اصطلاح فلسفی هستند و هنگامی که وارد مرتبهٔ عینی (تعینات خلقی) شدند، لباس وجود خارجی به تن می‌کنند. پس از اسم جامع الله، تقسیمات متفاوتی مطرح است؛ از جمله تقسیم به اسمای جمالی و جلالی؛ اسما جمالی حاکی از لطف الهی‌اند مانند لطیف، رحیم و عطوف؛ و اسماء جلالی حاکی از قهر او مانند منتقم و قهار. اکنون به بحث عذاب باز می‌گردیم؛ عذاب و جهنم، از لوازم اسمای جلالی‌اند؛ بنابراین تحت حکومت اسم الله هستند. در اینجا نکتهٔ مهم رابطهٔ اسم «الرحمن» با اسم جامع الله است. این اسم که صیغهٔ مبالغه از مادهٔ رحمت است، هم ردیف اسم جامع الله در نظام اسمائی است (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۲۴۶)؛ بنابراین اسمای جلالی و

لوازم آن نظیر عذاب و جهنم، مانند اسمای جمالی، تحت حکومت اسم رحمان نیز هستند و از این روی مغلوب رحمت الهی بوده و نمی‌توانند ابدی باشند. ابن عربی در پاسخ به این اشکال که تحلیل فوق باعث تعطیلی اسمای جلاله الهی است، حق را جز ذات واحدی از تمام وجوه ندانسته و صفات، نِسَب و اضافات را عدمی معرفی می‌کند. بنابراین اسما و صفات، اعیان موجود در خارج نیستند که حکمی را بر حق واجب کنند. از این رو، رحمت حق بر بندگان در آخر امر، و سرمدی نبودن عذاب را جایز می‌داند (ابن عربی، بی‌تا، ج: ۱، ۱۶۴-۱۶۳).

نفس رحمانی

نفس رحمانی در یک تعریف ساده، همان جلوۀ واحد الهی است از حیث هستی بخشی آن در تمام مراتب هستی با سریان و امتدادش از سرچشمۀ زلال ذات تا اقصی نقاط ممالک کثرات؛ وجه تشبیه این جلوۀ واحد به نفس، آن است که نفس انسان نیز هنگام تکلم، هوای بسیطی است که از نهاد او برخاسته و ضمن عبور از مناطق سینه، حلق و دهان، ابتدا اصوات و در نهایت حروف و کلمات متکثر را پدید می‌آورد (صائن‌الدین ترکه، ۱۴۲۴: ۳۶۸). وجه شبه دیگر، تنفیس کرب حاصل از تنفس است؛ عرفا بر این اعتقادند که نفس رحمانی نیز، اسمای الهی را از حالت اندماج و گرفتگی موجود در تعیین اول (مرتبۀ احدیت) خارج ساخته در مسیر گشایش و ظهور در تعیین ثانی (مرتبۀ واحدیت) و اظهار احکام و آثار در مراتب نازل تر (تعیینات خلقی) قرار می‌دهد (فناری، ۱۳۶۳: ۳۶۹). قرآن نیز حکایت ایجاد و خلقت الهی را گاهی در قالب قول و تکلم که با تنفس مرتبط است، بیان فرمود: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (نحل: ۴۰). بنابراین در عرفان نظری، غلبۀ رحمت الهی بر همه چیز از جمله عذاب، از حیث صدرنشینی در بحث نظام اسمائی و جایگاه اسم رحمان مطرح است و از حیث جریان در همه چیز از جمله عذاب، در بحث نفس رحمانی. حال با توجه به اینکه رابطۀ بین رحمت و عذاب، رابطۀ تضاد است، کیفیت این غلبه و شمول را به زبان ساده، اینچنین توان گفت که عذاب خدا نیز از سر رحمت اوست. این رابطه در جایی که سخن از تنبیه و گوشمالی دلسوزانه مقام بالاتر نسبت به مقام پایین تر است، کاملاً قابل هضم است؛ نظیر تنبیه والدین یا مربی دلسوز نسبت به کودک چموش که مصداق کوچکی از عذاب تحت رحمت است.

شواهد قرآنی بر نظام اسمائی

ترادف اسم «الرحمن» با «الله» که حاصل آن اثبات جامعیت اسم رحمان است، از آیات بسیاری قابل استنباط است. مهم‌ترین آیه مورد استشهداد عارفان، آیه: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» است که هر دو اسم در یک آیه و موقعیت مساوی مطرح شده‌اند (ابن عربی، ۱۳۷۰: ۲۴۶). جستجوی واژه «الرحمن» در قرآن، شواهد بسیار دیگری نیز به دست می‌دهد که در آن‌ها به جای «الله» و در موقعیتی کاملاً مشابه از نظر جامعیت و استیلا، از «الرحمن» استفاده شده است؛ مانند «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (طه: ۵)، «رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ» (نبأ: ۳۷)، «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان: ۶۳)، «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا» (مریم: ۹۳)، «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ» (ملک: ۳). کاربرد اسم رحمان در کنار حکایت طغیان و عذاب، با اینکه مناسب بود از اسامی جلالی استفاده شود، شگفت‌انگیز است و تأکیدی بر جنبه تربیتی و تأدیبی عذاب از ناحیه مقام مهربان مافوق دارد؛ نظیر آیه: «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا» (مریم، ۴۵)، «ثُمَّ لَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» (مریم: ۶۹) و «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ» (مریم: ۷۵). از جمله آیات دیگری که غلبه رحمت بر عذاب را نشان می‌دهد مواردی است که رحمت و عذاب یک جا مطرح و قابل مقایسه‌اند درحالی که رحمت مطلق است و عذاب مقید؛ نظیر «عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» و مانند آنکه گذشت. از جمله شواهد دیگر آن است که بعد از اسم «الله»، تنها اسم «الرحمن» است که هیچ‌گاه در قرآن صفت واقع نشده مگر برای اسم «الله» در «بسم الله الرحمن الرحيم».

بررسی و نقد دلیل مخالف

ادله عقلی و نقلی رویکرد عرفانی، چنانکه گذشت، مسئله خلود عذاب را به چالش جدی می‌کشد، نظریه رقیب ضمن استناد به ظواهر آیات خلود، سعی در توجیه عقلانی و فلسفی آن نیز نموده است. از این رو در مقابل بحث فطرت، بحث «طبیعت ثانوی» و نظایر آن مطرح شده؛ صاحب‌المیزان گوید:

حالات زشتی که در جان انسان رسوخ می‌کنند تبدیل به صورت یا شبه صورت گشته و نوع جدیدی را برای او ایجاد می‌کنند مثل انسان بخیل و این نوع جدید، مجرد بوده و وجودش دائمی است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۴۱۳).

حکیم سبزواری گوید:

کیفیت ظلمانی گناه، صورت جوهری می‌یابد و آلودگی عرضی آن، ذاتی می‌گردد؛ زیرا فطرت اولیه انسان، ذاتی او است و زوال‌پذیر نیست و فطرت ثانوی نیز، هرگاه به صورت ملکه جوهری مبدل شود، جنبه ذاتی به‌خود می‌گیرد زیرا عادت، طبیعت ثانوی انسان به‌شمار می‌رود» (صدر الدین شیرازی، ۱۳۶۸، ۹: زیرنویس ۳۴۷).

دلیل نقضی در مقابل ادعای فوق، شواهد تاریخی حاکی از انقلاب روحی افراد است؛ مجرمانی که پس از سال‌ها جنایت و ملکه شدن آن، بر اثر دیدن صحنه‌ای تکان‌دهنده یا تنبهی درونی که خود ناشی از نور فطرت است، ناگهان دگرگون شده و مسیر افعال و عادتشان نیز تغییر کلی یافته است. قرآن در آیاتی نظیر «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت: ۶۵) به امکان ازاله پرده غفلت و گناه از جلوی چشم مشرکان به سبب ابتلائات سخت اشاره می‌کند؛ در دعای عرفه امام حسین (ع) می‌خوانیم: «يَا مَنْ اسْتَنْقَذَ السَّحْرَةَ مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ وَقَدْ غَدَوْا فِي نِعْمَتِهِ يَأْكُلُونَ رِزْقَهُ وَيَعْبُدُونَ غَيْرَهُ وَقَدْ حَادَوْهُ وَنَادَوْهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۹۵: ۲۲۰). تعبیرات «مِنْ بَعْدِ طُولِ الْجُحُودِ» و «قَدْ حَادَوْهُ وَنَادَوْهُ وَكَذَّبُوا رُسُلَهُ» حاکی از رسوخ گناه و ملکه شدن آن در وجود ساحران است، با این وصف بر اثر مشاهده معجزه موسی، دچار انقلاب روحی گشتند: «فَعَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ - وَالْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ» (اعراف: ۱۱۹-۱۲۰). براین‌اساس نمی‌توان احتمال انقلاب روحی بر اثر مشاهده صحنه‌هایی بس هولناک‌تر از غرق کشتی و معجزه موسی، در قیامت را انکار کرد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (ابراهیم: ۴۸). همچنین این ادعا که پس از مرگ، جای توبه و تغییر سرنوشت نیست، با بحث تطهیر گناهان عده‌ای بر اثر معاینه عذاب موقت در آخرت و بحث شفاعت که مفاد روایات متواتر است، مخدوش می‌باشد. بنابراین نسبت گناه و آثار آن در مقایسه با فطرت، نسبت طبیعت ثانویه با طبیعت اولیه نیست؛ بلکه نسبت غبار با آینه است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى

قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (مطففین: ۱۴)؛ یا نسبت چشم با پرده: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق: ۲۲)؛ خصوصیت غبار و پرده، قابلیت ازاله و انفکاک است. گاهی نیز رابطه عمل و جزای آن از نوع علیت و بلکه بالاتر، از نوع عینیت و تجسم عمل معرفی شده است؛ شهید مطهری گوید: «اعمال ما صورت و وجهه ای ملکوتی دارد که پس از صدور از ما هرگز فانی نمی شود و از توابع و لوازم و فرزندان جدانشدنی ماست» (مطهری، ۱۳۹۷، ج ۱: ۲۳۳). اگر چه بحث تجسم اعمال مستند به قرآن است، این به معنای عدم امکان انفکاک جزای عمل از انسان نیست؛ بحث شفاعت به روشنی امکان انفکاک جزای عمل از مجرمان را نشان می دهد. در رتبه بالاتر آیات مربوط به تبدیل سیئات به حسنات است: «مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان: ۷۰). اگر گفته شود که آیات فوق مربوط به توبه است که زمانش قبل از مرگ است درحالی که خلود مربوط به بعد از مرگ است؛ گوییم که استدلال مخالف، بر اصل تلازم علت و معلول و عدم انفکاک آن ها از یکدیگر استوار بود و تغییر زمان، مدخلیتی در این اصل ندارد؛ اگر قرار شد بین علت و معلول یعنی عمل و جزای آن، به هر دلیل مانند توبه و شفاعت، امکان انفکاک باشد، ضرورت ادعایی از اساس مخدوش است. بنابراین اگر قرار باشد، موارد فوق در قالب فلسفی بگنجد، در بحث ذاتی و عرضی قابل تحلیل اند به این شکل که عمل و جزای آن را نسبت به فطرت انسان و یا رحمت و اسعۀ الهی، عرضی و قابل زوال قلمداد کنیم؛ این همان سخنی است که ابن عربی و پیروانش قائل به آن بودند و توضیح آن گذشت؛ گاهی نیز در بحث شفاعت، سخن از قابلیت و اهلیت برای شفاعت مطرح می شود که ممکن است بر اثر کثرت گناه این قابلیت منتفی شود. این سخن اگرچه در مورد شفیعیانی غیر از خدا، صحیح است، اما در مورد آخرین شفیع که مقام «ارحم الراحمین» است، جاری نمی باشد. امام خمینی در این باره گوید:

چون مجرد تا از عالم طبیعت رفت، بدون هیولی و امکان استعدادی است، موجبات الم و عذاب که یک عائله شروند، برای او خواهند بود تا سرانجام عالم غیب ظاهر شود و سلطنت رحمانیت غلبه کند و آخرین شافع یعنی ارحم الراحمین به شفاعت کبری تجلی فرماید بعد از آنکه دست ها از دامن شافعین دیگر کوتاه شود و از احسان قدیم الاحسان امید آن است که هیچ کسی از ورود به دارالاحسان عمومی ممنوع نگردد (امام خمینی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۶۰۷).

گام دوم عرفانی، تفاوت در نگرش به موضوع

این گام در حوزه عرفان ذوقی و شعری مطرح است؛ در میان اشعار، غزل قسمی است که حول محور زیبایی، خصوصاً زیبایی معشوق انسانی سروده می‌شود. مصداق شاخص عرفان ذوقی، به شکل رازگونه و سمبلیک از اصطلاحات غزل، استعاره می‌گیرد؛ از این رو مناسب‌تر است آن را «عرفان غزلی» بنامیم؛ این حوزه در قرن هشتم با غزلیات حافظ به اوج خود رسید. بنابراین ساختار محتوایی عرفان غزلی، با عرفان نظری یکسان است اما ادبیات آن با اصطلاحات عاشقانه آمیخته است:

تجلی گه جمال و گه جلال است رخ و زلف آن معانی را مثال است
صفات حق تعالی لطف و قهر است رخ و زلف بتان را زان دو بهر است
(شبستری، ۱۳۸۵: ۷۵)

توحید عمیقی که در عرفان نظری همه پدیده‌ها و اشیا را به ذات حق و تجلیات وی منتسب می‌کند، در عرفان غزلی نیز با ادبیاتی متفاوت حاکم است؛ این نگاه وحدت‌گرا، تمایز دنیا و آخرت را از میان برداشته و لذات و آلام را اعم از دنیوی و اخروی، اختیاری و غیراختیاری، همه را به معشوق ازلی نسبت می‌دهد:

دردم از یار است و درمان نیز هم دل فدای او شد و جان نیز هم
هر دو عالم یک فروغ روی اوست گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
(دیوان حافظ: غزل ۳۶۳)

انتخاب ادبیات غزلی برای محتوای عرفانی، انتخابی ظریف و هوشمندانه است. عشق مجازی از ادراکات ملموس و پرجاذبه برای نوع انسان است و دارای مؤلفه‌هایی است که به صورت عجیبی قابل انطباق بر مؤلفه‌های عشق حقیقی است. از این رو حکیمان قاعده‌ای بنام «المجاز قنطرة الحقیقة» وضع نموده و مقصود خود را از عشق مجازی، «عشق عقیف» عنوان کرده‌اند. بحث عذاب که در عرفان نظری، ذیل عنوان «اسمای جلالی» و لوازم آن‌ها قرار گرفت، در عرفان غزلی، ذیل عنوان «عتاب» جای می‌گیرد. عتاب ممکن است منجر به «فراق» نیز شود چنان‌که در داستان خلقت آدم، عتاب «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» (بقره: ۳۸)، فراق از عالم ملکوت را برای انسان رقم زد. بنابراین وقتی مقوله عذاب وارد حوزه عرفانی غزلی می‌شود، در ادبیات عشق‌ورزی، تحلیل و تفسیر می‌گردد.

چراکه «عتاب» و «فراق» معشوق، هر دو از ارکان عشق‌ورزی با او هستند؛ بدین سبب غزلیات عرفانی سرشار از حکایت «فراق» و «عتاب» اند. گاهی عاشق خود را مخیر بین عتاب و فراق می‌بیند و رندانه، عتاب را بر فراق ترجیح می‌دهد؛ چرا که در عتاب، حضور دلبرانه معشوق لحاظ شده که عتاب او را تحت الشعاع قرار می‌دهد:

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم شوق دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم
 است در جدایی و جور است در نظر هم جور به که طاقث شوقت نیاوریم
 (دیوان سعدی: غزل ۴۳۷)

در دعای کمیل نیز می‌خوانیم: «فَهْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ». از این رو می‌توان عتاب را عذاب اصغر و فراق را عذاب اکبر در این حوزه دانست. مرور غزلیات حافظ به‌خوبی نشان می‌دهد که بیشتر آن‌ها در راستای شرح عتاب و فراق‌اند. تعبیری از قبیل جور، جفا، برافروختن، سوزاندن، خون ریختن، کشتن و نظایر آن همه در راستای «عتاب» و تعبیری که متضمن معنای سیاهی و پوشش هستند از قبیل زلف، شب، کفر، پرده، قفس، زندان و نظایر آن، در راستای فراق تلقی می‌شوند که در اینجا به دو نمونه بسنده می‌کنیم؛ در غزل ۲۲۱ حافظ ابتدا چهره عتاب‌آلود معشوق را به تصویر می‌کشد:

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود
 رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
 جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست و آتش چهره بدین کار برافروخته بود

آنگاه در باطن این عتاب‌ها، لطف و جمال معشوق را به نظاره می‌نشیند:

گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم که نهانش نظری با من دلسوخته بود
 محفوف بودن عتاب معشوق به نظر لطف او که در گام نخست تحت عنوان غلبه رحمت بر
 عذاب بیان شد، لب کلام در بحث جاری است. در ادامه، با تعبیر «زلف» اشاره به عذاب اکبر یعنی
 فراق می‌کند:

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل در پی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود

«یعنی ظلمت کثرات و سیاهی تعینات آن محبوب که هرگز از وجه وحدت برنمی‌خیزد، راه دین حقیقی که توحید عیانی می‌خواهد، می‌زد» (ختمی لاهوری، ۱۳۸۱: ۱۱۱۰). بنابراین دنیا که نماد عالم کثرات است، دورترین عالم از عالم وحدت و توحید عیانی است و از این جهت نماد فراق است. در قطعه زیر نیز بیت اول، در بیان عتاب است و بیت دوم در بیان فراق:

چشم‌ت به غمزه ما را خون خورد و می‌پسندی جانا روا نباشد خون ریز را حمایت
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت
(دیوان حافظ: غزل ۹۴)

چشم در اصطلاح این طائفه علیه ذات اقدس الهی را گویند - کما صرح به صاحب مرآة المعانی -. غمزه در اصطلاح این طائفه علیه، تجلی جلالی را گویند که به موجب ممیت و ماحی و قهار و قابض بودن، عاشقان را در مقام منع و دوری می‌دارد... شب سیاه اشارت است به عالم شهادت که کثیف و ظلمانی است (ختمی لاهوری، ۱۳۸۱: ۴۴۱).

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
(دیوان حافظ: غزل ۱۸)

پریچهره به معنی قهار و تند و غضوب بود و کرشمه در اصطلاح تجلی جمالی را گویند که موجب لطف و رآفت و رحمت بود. در این بیت تصریح ملامت محبوب نموده، باز از راه نصیحت دل خود را می‌گوید که ای دل، عتاب یار قهار و تندی که به واسطه ترک ادب یا صدور ذنب با تو دارد، مثل عاشقی بلاکش و دردنوش، بر آن صبور باش که یک کرشمه لطف و عنایت، تلافی صد عتاب و جفا بکند (ختمی لاهوری، ۱۳۸۱: ۱۱۰۰).

در اینجا نیز شاهدیم که عتاب معشوق به واسطه شدت زیبایی و کرشمه‌اش، تحت الشعاع قرار گرفته و تلافی خواهد شد. نکته مهم دیگری که از لوازم نگرش عمیق توحیدی در عرفان می‌باشد، تحقیر شدید اختیار و قدرت انسان در مقابل قدرت و اختیار خداوند است؛ از این رو گرچه عتاب معشوق ازلی، به بهانه صدور ذنب از جانب انسان عاشق است، اما از آنجا که شرایط و بستر صدور ذنب، یعنی حجاب دنیا، نفس اماره، شیطان، همچنین اصل خلقت انسان و اختیار وی، همه در دست قدرت اوست، از این جهت انسان با همه اختیار و اقتدارش چون صیدی کوچک در دام اوست.

دامی از جنس عشق‌ورزی. تمام این ماجراها و ابتلائات و عقوبات، برای احیا و اظهار عشقی نهفته در وجود انسان است که از عالم ملکوت و عهد ازل در فطرت او به ودیعت نهاده شد:

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان غمزه جادوی تو بود
 من سرگشته هم از اهل سلامت بودم دام راهم شکن طره هندوی تو بود
 (دیوان حافظ: غزل ۲۱۰)

طره در اصطلاح اشارت به کثرات است و شکن طره اشارت به مشکلات قیود و احکام کثرات... می‌گوید با محبوب که قبل از وجود خارجی در مقام واحدیت و وطن اصلی، من سرگشته و حیران هم از اهل سعادت بودم که با تو همدم بودم، دام راه و مانع من از آن دولت دلخواه، مشکلات قیود و احکام کثرات ظلمانی و راهزن شد (ختمی لاهوری، ۱۳۸۱: ۱۱۰۶).

به این ترتیب، طغیان اکثریت انسان‌ها و مبتلا شدن به عذاب، بخشی از سناریوی عاشقانه خلقت است و این داستان به بخش عتاب و عذاب ختم نمی‌شود بلکه پایان آن، حکایت شیرین وصال است. نوع انسان به سبب شرافت ذاتی و سنخیت فطرتش با روح الهی، شایسته عشق‌ورزی با خالق خویش است؛ اما از آنجاکه همان شرافت ذاتی، موجبات غرور او را فراهم می‌کرد، بستر ابتلا و لغزش (دنیا) برای او فراهم شد تا خاضع شود. کسانی که در دنیا به فلسفه عاشقانه خلقت پی بردند، بقیه مسیر را با عبودیتی از جنس عشق‌ورزی به سر می‌برند و ابتلائات دنیوی را در مسیر فراق و اشتیاق بیشتر تفسیر می‌کنند و حکایت «ما رایت الا جمیلا» بر زبان جاری می‌سازند تا زمان مرگ که وصال ایشان فرامی‌رسد؛ وصالی که آتش اشتیاقش از قبل، به حد نهایت رسیده است. اما کسانی که به هر دلیل به فلسفه خلقت پی نبردند، اگر طاغی و گردنکش نباشند، هنگام مرگ زمان وصال آن‌ها فرامی‌رسد و از اندوه دنیا نجات می‌یابند؛ البته با عشق و اشتیاقی کم‌رنگ‌تر از دسته اول؛ دسته سوم طاغیان و گردنکشان هستند که علاوه بر جهل به فلسفه خلقت، مرتکب ظلم و جنایت نیز هستند، ایشان به تناسب غلظت زنگاری که قلب‌هایشان را فرا گرفته، آتش جهنم را می‌چشند تا زنگارها زدوده و حالت خضوع قلبی که اقتضای فطرت اولیه است، ظاهر شود؛ آنگاه مانند دسته دوم، شایسته رحمت و عشق الهی در درجات نازل می‌گردند؛ البته قضاوت درباره میزان عشقی که بعد از معاینه عذاب حاصل می‌شود، برای ما که در آن موقعیت قرار نگرفته‌ایم، دشوار است؛ زیرا

در ابعاد همین دنیا و روابط انسانی، گاهی تنبیه سخت والد نسبت به فرزند چموش خویش، باعث انقلابی در روابط احساسی بین آنان گشته و حس نفرت بر اثر دلشکستگی تبدیل به محبت و عشق می شود.

نتیجه:

مسئله اصلی تحقیق، جمع بین آیاتی از قرآن بود که غرض خداوند از خلقت انسان را عبادت و نیل به رحمت معرفی می کنند، با آیاتی که مسیر طغیان و عذاب را برای اکثریت بنی آدم گزارش می دهند. در این راستا ابتدا پاسخ تفاسیر مشهور بررسی و معلوم شد که از جامعیت و عمق کافی برخوردار نیست. آنگاه راه حل عرفانی در دو گام مطرح شد. گام اول در حوزه عرفان نظری که ذاتیت و ازلیت رحمت در مقابل عرضیت و زوال پذیری عذاب را نشان داد؛ همچنین جایگاه اسم رحمان در نظام اسمائی خلقت و بحث نفس رحمانی که حکومت و غلبه رحمت بر عذاب را به زیبایی ترسیم نمود. حاصل این گام تحلیل عذاب به عنوان گوشمالی تربیتی از جانب مقام مهربان حاکم بود و لازمه آن نفی خلود عذاب؛ چرا که خلود مانع به ثمر نشستن ثمره تربیت است. تا اینجا منافات بین طغیان اکثریت با عبودیت و رحمت به عنوان فلسفه خلقت، برداشته شد؛ چرا که طغیان اکثریت، پس از گوشمالی تربیتی اخروی، به عبودیت و نیل به رحمت جاودانه منتهی خواهد شد. اما پاسخ پرسش بعدی مبنی بر اینکه همین مقدار طغیان نیز به چه دلیل اتفاق می افتد؟ در گام دوم مطرح شد. تحلیل ابتلا و عذاب اعم از دنیوی و اخروی، اختیاری و غیراختیاری، به فراق و عتابی از جانب معشوق ازلی، به ما امکان داد تا آن ها را در جهت احیا و تقویت عشق الهی قلمداد کنیم؛ چرا که توحید عمیق حاکم بر عرفان، همه اتفاقات جهان را ناشی از اراده و خواست مطلق الهی می داند و اختیار انسان را در گزینش راه ها، کاملاً مقهور و مغلوب اراده الهی معرفی می کند؛ درحقیقت بستر لغزش و گناه، یعنی شیطان، نفس اماره، محیط نامناسب و حجاب کثرات دنیا، همه مخلوقات خدا و طبق خواست او چیده شده اند و مانند دامی، اطراف انسان را که خلیفه و دردانه خداست، فراگرفته اند؛ چنین دامی از جانب سلطانی که صفات جمال و رحمتش بر جلال و غضبش غلبه دارد، جز دام محبت و عشق قابل تفسیر نیست. دام محبتی که هم غرور بیجای انسان را می زداید و هم بر شعله عشق و اشتیاقش می افزاید. عشقی که به واسطه عهد الست، در فطرت او به ودیعت گذاشته

شده بود، اما نیازمند تجلی و اظهار بود. تفاوت چنین تحلیلی دلنشین از عذاب با تحلیل رایج، حکایت تفاوت خال مهرویان با دانه فلفل است:

دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه / هر دو جان سوزند اما این کجا و آن کجا
به این ترتیب فلسفه خلقت با همه ابتلائات دنیوی و اخرویش، چیزی جز جریان رحمت و عشق الهی نسبت به دردانه خلقت خویش، یعنی انسان نیست.

پی‌نوشت:

۱. حافظ‌پژوه معاصر، بهاء‌الدین خرمشاهی دربارهٔ این شرح گوید: «بدون ذره‌ای مبالغه، صادقانه می‌توان گفت که شرح حاضر از تمامی شرح‌هایی که تاکنون به قلم نویسندگان قدیم نوشته و چاپ شده است، روشن‌تر و مشکل‌گشا تر است (رک: شرح عرفانی غزل‌های حافظ، مقدمه مصححان، ۴).

کتاب‌نامه:

- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۸ق)، التوحید، تحقیق حسینی، هاشم، قم: جامعه مدرسین.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا)، الفتوحات المکة، بیروت: دار الصادر.
- _____ (۱۳۷۰)، فصوص الحکم، تهران: الزهراء.
- ابن هشام، عبدالله بن یوسف. (۱۴۰۴ق)، معنی اللیب عن کتب الاعاریب، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، قاهره: المكتبة التجارية الكبرى.
- امینی‌نژاد، علی. (۱۳۹۰)، آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی، قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- جامی، عبدالرحمان. (۱۳۸۳)، اشعة اللمعات، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵)، دیوان حافظ، تهران: زوار.
- ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمان (۱۳۸۱)، شرح عرفانی غزل‌های حافظ، تصحیح و تعلیقات: بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر قطره.
- [امام] خمینی، روح‌الله. (۱۳۸۱)، تقریرات فلسفه، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین بن عبدالله. (۶۹۱ق)، دیوان سعدی، تهران: بی‌نا.

- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۰۴ق)، الدر المشور فی التفسیر بالماثور، قم: کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- شبستری، محمود. (۱۳۸۵)، گلشن راز، تهران: نشر نگاه.
- صائغ الدین ترکه، علی. (۱۴۲۴ق)، تمهید القواعد، لبنان: موسسه ام القرى للتحقیق و النشر.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۳۶۸، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، قم، مکتبۃ المصطفوی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۹۰، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- _____ . (۱۳۷۴)، ترجمه تفسیر المیزان، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
- طوسی، محمدبن حسن. (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فناری، محمدبن حمزه. (۱۳۶۳)، مصباح الانس، بی جا: فجر.
- فیض کاشانی، ملامحسن. (۱۳۸۷)، مجموعه رسائل فیض، تهران: مدرسه عالی شهید مطهری.
- قونوی، صدرالدین محمد. (۱۳۸۱)، اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، قم: بوستان کتاب.
- قیصری، داودبن محمود. (۱۳۶۳)، شرح فصوص الحکم، قم: بیدار.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۷)، مجموعه آثار شهید مطهری، قم: انتشارات صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة.